

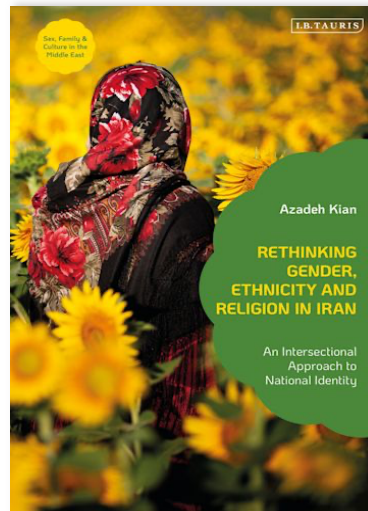
معرفی کتاب بازاندیشی جنسیت، قومیت و دین در ایران رهیافت تقاطعی برای هویت ملی^۱

سعید پیوندی*

بخش پنجم و آخر کتاب هم موضوع جنسیت و کار و نیز جنسیت و سیاست را در بر می‌گیرد.

مقدمه مفصل کتاب (۲۶ ص) ضمن شرح روش‌شناسی کار پژوهشی انجام شده بر روی خانواده‌ها و زنان، به زمینه تاریخی بحث‌های نظری درباره مطالعات تقاطعی و اهمیت این رویافت پژوهشی برای درک ژرف‌تر جامعه‌ای مانند ایران با پیچیدگی‌هایی ناشی از در هم آمیختگی عواملی مانند مذهب، هویت قومی (انثیکیتی) می‌پردازد. کتاب ابتدا به تنش مهمی اشاره دارد که در دل جامعه ایران پس از سال ۱۳۵۷ میان حکومت و جامعه به تدریج شکل گرفت. جامعه در رفتارهای اجتماعی-جمعیتی، سیاسی، و فرهنگی خود هر چه بیشتر مدرن و گونه‌گون می‌شود و حکومت بدون دیدن و درک راه متفاوت بخش‌های مهمی از مردم در درون پوسته سنتی و ایدئولوژیک خود مانده است. پی‌آمد این واگرایی و شکاف به خطر افتادن هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیکی حکومت است. نویسنده از تنوع روزافزون جامعه ایران سخن می‌گوید که آب‌شان با گفتمان یکپارچه و تک‌هویتی حکومت به یک جوی نمی‌رود.

پژوهشی که کتاب با تکیه بر آن نوشته شده دو کار میدانی کمی و کیفی را در بر می‌گیرد. کار میدانی کمی بر روی یک جامعه آماری شامل ۶۹۶۰ خانواده (۳۰۷۱۴ نفر از جمله ۷۶۳۳ زن بالاتر از ۱۵ سال) در ۲۸ استان کشور در سال ۲۰۰۲ صورت گرفته است. پرسشنامه به موضوعاتی مانند وضعیت زناشویی و خانواده، آموزش، مناسبات اجتماعی و فعالیت‌های



"بازاندیشی جنسیت، قومیت و دین در ایران. رهیافت تقاطعی برای هویت ملی" عنوان کتاب جدید آزاده کیان به زبان انگلیسی است که توسط انتشارات توریس (۲۰۲۳) به چاپ رسیده است. کتاب از پنج بخش تشکیل شده است. بخش اول به شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی در سایه رابطه تقاطعی قومیت (انثیسیته)، جنسیت و مذهب می‌پردازد. بخش دوم و سوم به نتایج پژوهش میدانی در استان بلوچستان و گلستان اختصاص دارد. بخش چهارم به دگرگونی‌های ساختاری و تاثیر رژیم جنسیتی در جمهوری اسلامی و روابط اجتماعی جنسیتی، قومی و مذهبی اختصاص دارد.

* سعید پیوندی جامعه‌شناس و استاد دانشگاه لورن در فرانسه است. حوزه کار پژوهشی او جامعه‌شناسی آموزش عالی و جوانان (فرانسه)، روشنفکران و جنبش‌های اجتماعی (ایران) است. آخرین کتاب‌های او به فرانسه حرفه آکادمیک (۲۰۱۹) و به انگلیسی زنانه شدن آموزش با نگاه بین‌المللی (۲۰۲۰) است.

سویه‌های در هم تنیده یک واقعیت اجتماعی پیچیده را در پی آورد. مطالعات تقاطعی از دل این تجربه‌های اولیه پژوهشی‌هایی که تلاش می‌کردند از تبدیل واقعیت اجتماعی پیچیده به متغیرها و عوامل جدا از یکدیگر پرهیز کنند شکل گرفت. تکیه به تجربه‌های زیسته، تلفیق داده‌های کمی و کیفی، توجه به بسترهای انتروپولوژیک (انسان‌شناختی) و نیز در نظر گرفتن پویایی ذهنیتی و میان-ذهنیتی سوژه‌های اجتماعی سبب شد نگاه تقاطعی به تدریج از اعتبار آکادمیک و معرفت‌شناسانه برخوردار شود. کتاب به آثار پیشاهنگ و اصلی مطالعات تقاطعی در پژوهش‌های فمینیستی (ساندرا هاردینگ، پاتریسیا هیل کالینز، استوارت هیل، کرن شاو، هی یوان شوو و میرا مارکس فرری، نانسی فرزر، اوتار براج، یوال دیویس...) اشاره می‌کند.

در ایران، همان‌گونه که کتاب هم بدرستی به آن اشاره می‌کند اشکال سلطه در متن نظم سیاسی دین زده و حاکمیت اسلامی برجستگی بیشتری پیدا می‌کنند. آنچه که کتاب "رژیم جنسیتی" (Gender Regime) می‌نامد شرایطی است که حکومت به نام مذهب و اصول دینی به جامعه ایران و زنان تحمیل کرده است. مقدمه به تعریف سیلویا والبی از رژیم جنسیتی اشاره می‌کند که مجموعه‌ای از روابط بهم پیوسته و نهادهای درون یک نظام (سیستم) را شامل می‌شود. از نظر والبی رژیم جنسیتی در میان چهارحوزه نهادی اقتصاد، جامعه مدنی، سیاست و خشونت شکل می‌گیرد.

ناسیونالیسم ایرانی و نادیده گرفتن تنوع هویتی

بخش اول کتاب بازگشتی تحلیلی، تاریخی - جامعه‌شناسانه است به مفهوم ناسیونالیسم ایرانی و نوع خوانش از سرگذشت و هویت تاریخی مردمانی با هویت‌های قومی، دینی و یا جنسیتی و فرهنگی متفاوتی که در سرزمین کنونی ایران در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. تلاش نویسنده خوانش تقاطعی است از شکل‌گیری ناسیونالیسم ایران از زمان مشروطیت و سپس در دوران پهلوی و جمهوری اسلامی و نیز نقش دولت‌ها و سیاست‌های حکومتی در شکل دادن به رابطه سلسله مراتبی

اقتصادی می‌پردازد. پژوهش کیفی به ۳۰۰ مصاحبه نیمه‌هدایتی با زنان شهری و روستایی در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ مربوط می‌شود که حدود یک سوم آن‌ها به اقلیت‌های قومی تعلق داشتند. مصاحبه‌های زنان اقلیت‌های اتنیک و دینی بیشتر در منطقه بلوچستان و نیز استان گلستان (گرگان، گنبد قابوس، روستاهای منطقه ترکمن) انجام شده‌اند. هدف هر دو کار میدانی بررسی پی‌آمدهای سیاست‌های رسمی پس از سال ۱۳۵۷ بروی وضعیت تحصیلی، خانواده، رفاه و دسترسی به خدمات عمومی، فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، مشارکت سیاسی و نیر روابط قدرت در درون خانواده و همبدهای (Community) بومی بر اساس جنسیت است. کار میدانی بر روی چهار ورودی اصلی یعنی جنسیت، هویت اتنیک (قومی)، طبقه اجتماعی و مذهب انجام شده است. داده‌های کیفی کتاب به بازنماها، پویایی ذهنیتی، تجربه‌های فردی و جمعی زنان می‌پردازند. داده‌های کمی نیز هدف ترسیم تصویری کلی از گرایش‌های کلان وضعیت اجتماعی و اقتصادی و رفتارهای جمعیتی و جنسیتی گروه‌های گوناگون اجتماعی را دنبال می‌کنند. نویسنده بر این باور است که تلفیق دوره‌یافت کمی و کیفی به شناخت و درک ژرف‌تر تجربه زیسته و دنیای درونی بازیگران و گروه‌های اجتماعی و نیز دیالکتیک رابطه فرد با جامعه یاری می‌رساند.

کتاب، همان‌گونه که در مقدمه نیز اشاره رفته است، موضوع سلطه جنسیتی و عاملیت زنان را بویژه در پرتو داده‌های میدانی مربوط به اقلیت‌های قومی و مذهبی دو منطقه کمتر توسعه‌یافته ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد. گزینه نظری و روش‌شناسانه رهیافت تقاطعی در این چهارچوب معنا پیدا می‌کند. مطالعات تقاطعی پیشاهنگ در برخی نقاط دیگر دنیا نیز از تمرکز بروی وضعیت زنان گروه‌های اقلیت و اشکال ترکیبی ستم‌هایی که بر آن‌ها رفته آغاز شد. اولین کارهای پژوهشی در میان زنان سیاه‌پوست هم جنس‌گرا یا فقیر در عمل به پژوهش‌گران نشان داد که تفکیک اشکال گوناگون ستم و تبعیض از دیدگاه نظری و کار میدانی می‌تواند کم‌رنگ شدن

تاریخی انتزاعی محدود نمی‌شود. آنچه که از نظر نویسنده اما درباره هویت‌های جمعی باید هم‌زمان مورد توجه قرار گیرد تجربه‌های زیسته و تفسیر، نگاه و درکی است که در میان گروه‌های گوناگون مردم درباره ایرانی بودن و رابطه با هویت قومی، دینی و یا جنسیتی وجود دارد. باید دید برای مثال آیا درکی که مرد تهرانی شیعه مذهب از هویت ایرانی و احساس تعلق به سرزمینی به نام ایران دارد هم‌سان دریافت و حسی است که زن کرد سنی خانواده تهیدست از هویت خود دارد؟ مفهوم وطن، ملیت، ایران و ایرانی، سرزمین مادری نزد گروهی که در مرکز جامعه قرار دارند شاید همانی نیست که در میان گروه‌های تحت سلطه از طریق تجربه‌های روزمره ساخته و پرداخته می‌شود. از نظر آزاده کیان تنوع قومی و دینی ایران، شرایط جنسیتی و رابطه‌های بسیار متفاوت با دین و دینداری باید در تعریف هویت ایرانی باز و متکثر مورد توجه قرار گیرد.

تجربه‌های زیسته زنان اقلیت‌های قومی و دینی

بخش مهمی از داده‌های کیفی کتاب به نقطه‌نظرها، روایت‌ها و تجربه زیسته زنان سنی غیرفارس در دو منطقه گلستان و بلوچستان مربوط می‌شود (بخش دوم و سوم). داده‌ها و شرایط زیستی زنان بلوچ در مناطقی که فقر مطلق و توسعه نیافتگی حرف اول را می‌زنند از اهمیت فراوانی برخوردار است. زنانی که در شرایط بسیار سخت مادی و فرهنگی باید با هنجارهای سنتی و تبعیض‌ها دست و پنجه نرم کنند. داده‌های کیفی امکان خوانش چند سویه و تفکیک نکردن برش‌های زندگی فردی و جمعی و یا موضوعاتی که زنان در مصاحبه‌های خود به آن‌ها اشاره می‌کنند را فراهم می‌آورد.

بخش مربوط به استان گلستان بیشتر شامل مصاحبه با زنان ترکمن و مهاجران بلوچی که از دهه شصت میلادی به این‌سو ترک دیار کرده‌اند می‌شود. سنی‌های بلوچی بیشتر در روستاهای خاص خودشان مانند کمال آباد در مینودشت بسر می‌برند. کتاب از جمله به تاثیر جابجایی جغرافیایی و شباهت‌ها و تفاوت‌های سبک زندگی بلوچ‌های

میان هویت‌های گوناگون در کشور. تحول وضعیت زنان، جایگاه نمادین و یا واقعی آن‌ها، الگوهای زنانه (و نیز مردانه)، هویت اتنیک (قومی) و شاخص‌ها و عناصری که می‌توان نشانه‌های تعلق قومی دانست از جمله بحث‌های مهم این بخش است.

در بحث تاریخی مربوط به هویت ملی موضوع ساخت و پرداخت ناسیونالیسم ایرانی، سویه نژادی و یا دینی و تحول آن در طول قرن گذشته خورشیدی جای مهمی را بخود اختصاص می‌دهد. امر مشترک میان حکومت پهلوی با سیاست ناسیونالیستی و جمهوری اسلامی با نظم دینی شیعه محور نادیده انگاشتن اقلیت‌های گوناگون است. نویسنده کارهای تاریخی را نقد می‌کند که به گونه‌ای تقلیلی به هویت ملی و جمعی ایرانیان می‌پردازند و با فروکاستن ایران به کسانی که فارس و شیعه هستند تنوع اتنیک، دینی و یا فرهنگی را در تحلیل خود به حاشیه می‌رانند. این پارادایم در پی تعریفی از الگوی ناسیونالیستی مردانه است که به یکپارچگی غیر متکثر هویت ایران باور دارد. برخی هم تنوع هویتی را امری منفی و نامطلوب برای وحدت، انسجام و یکپارچگی ملی در سرزمین ایران می‌دانند. نویسنده بر این باور است که ناسیونالیسم ایرانی از ابتدا از شرق‌شناسان غربی تاثیر پذیرفته و تکه‌هایی از جامعه به دلیل هویت متفاوت قومی یا دینی به نام همسانی ملی در عمل کنار گذاشته شده‌اند. تعریف ایران به عنوان کشوری با تداوم هویتی یکپارچه در تاریخ که تنوع دینی، قومی و یا موضوع جنسیت را در سایه قرار می‌دهد بی‌آمدهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نمادین نگاه تک قومی را نادیده می‌انگارد.

خوانش جامعه‌شناختی از موضوع هویت و تعلق هویتی (جنسیتی، قومی، دینی...) به تجربه‌های زیسته و دریافت‌ها، بازنامه‌ها و ذهنیت بازیگران اجتماعی هم توجه می‌کند. افراد با هویت از پیش تعیین شده ایستا متولد نمی‌شوند. هویت با وجود سویه فردی، یک برساخت اجتماعی در رابطه با جامعه و گروه‌های گوناگون تشکیل‌دهنده آن است. به همین دلیل هم مسئله در بحث هویت ملی فقط به روایت‌های آکادمیک و یا

چند و چون رابطه خانواده‌ها با همبودهای قومی هم از اهمیت خاصی برخوردار است چرا که برای گروه‌های تحت سلطه مانند زنان گاه جماعت‌های کوچک به صورت زندان‌های جمعی فرهنگی جلوه‌گر می‌شوند.

روایت‌های مربوط به روندهای دشوار جامعه‌پذیری زنان، تجربه‌های مربوط به خانواده، ازدواج، بچه‌دار شدن، نقش‌های مادری و همسری یکی از بخش‌های بسیار خواندنی کتاب است. در مناطق کمتر توسعه یافته و در میان اقلیت‌ها نهاد ازدواج و تشکیل خانواده از اهمیت مرکزی در زندگی زنان و رابطه آن‌ها با جامعه برخوردار است. مصاحبه‌ها داده‌های بسیار جالب و بکری درباره پدیده‌هایی مانند چند همسری، نوع همسریایی، ازدواج میان خویشاوندان و اشکال گوناگون سلطه در روابط خانوادگی را در اختیار خواننده قرار می‌دهند.

توجه به عامل دین در این پژوهش به نوعی پرده برکشیدن از تاثیر وجود یک حکومت دین‌سالار و سیاست‌های هویتی آن بر روی سبک و سیاق دین‌داری در میان اقلیت‌های دینی است. کتاب هم به اهمیت دین در زندگی روزه مره و دنیای ذهنیتی زنان می‌پردازد و هم به پویایی این گروه اجتماعی در رابطه با اشکال دین‌داری و معنای دین توجه می‌کند. حضور دین در زندگی زنان سنی را می‌توان در نگاه آن‌ها به خانواده، به نقش‌های زنانه و مردانه و یا به موضوعاتی مانند تقسیم اجتماعی کار و مشارکت اجتماعی هم دید.

زنان و ساختارهای جامعه

بخش چهارم و پنجم کتاب به تحولات کلی و دگرگونی‌های خانواده، رفتارهای جمعیتی و جنسیتی و یا رابطه با بازار کار و سیاست می‌پردازند. جداول کمی در این دو بخش گرایش‌های کلی را در خانواده‌ها و در میان زنان بر اساس زبان را نشان می‌دهند. برای مثال ۴۵ درصد ازدواج‌ها در میان بلوچ زبان‌ها و ۳۸ درصد در میان عرب‌ها با خویشاوندان است، در حالی که این شاخص برای میانگین جامعه آماری از ۲۱ درصد فراتر نمی‌رود.

مهاجر در مقایسه با بلوچستان اشاره می‌کند. کنار گذاشتن لباس‌های محلی، استفاده از رسانه‌های سراسری، الگوی‌های ترکیبی زندگی از پی‌آمدهای زندگی در مهاجرت است. زنان در بسیاری موارد موفق می‌شوند آزادی‌های ساده روزمره مانند رفتن به شهرهای نزدیک را تجربه کنند.

نویسنده به گونه‌ای موشکافانه به متن و بافتار سرزمین‌هایی می‌پردازد که از نظر رابطه با اقتصاد، فرهنگ، سبک زندگی و شرایط زنان بسیار ویژه‌اند. رهیافت مردم‌نگارانه نویسنده در توصیف شرایط زندگی زنان سبب می‌شود گفته‌ها و روایت‌ها در متن جامعه بومی معنا پیدا کنند. کتاب به سرگذشت زنانی می‌پردازد که به تدریج به دنیای مدرن گام می‌گذارند بدون آنکه سنت و هنجارهای محلی را به کلی کنار گذاشته باشند. زندگی این زنان نوعی زیست ترکیبی در دو دنیای متفاوت معنا پیدا می‌کند.

بریده‌های مصاحبه‌هایی که در کتاب آمده‌اند هریک تکه‌ها و سویه‌هایی از زندگی زنانی را تشکیل می‌دهند که در تلاش به دست گرفتن سرنوشت خویش‌اند. کسانی در میان آن‌ها بسیار مذهبی هستند و دیگرانی هم بتدریج توانسته‌اند نوعی دین‌داری مدرن و امروزی را برای خود تعریف کنند و راه حضور معنادار در جامعه بزرگتر را بگشایند. کتاب نگاهی از درون به خانواده سنتی در حال تحول دارد که از رسانه‌ها، نظام آموزشی، نهاد دین و زندگی مصرفی تاثیر می‌پذیرند. ازدواج، آن‌هم بیشتر با خویشاوندان، بچه دار شدن، کار و تلاش برای گذران امور خانواده پدیده‌های اصلی زندگی روزمره زنان بلوچ و ترکمن را تشکیل می‌دهند. آنچه در لابلای مصاحبه‌ها برجسته می‌شود نقش آموزش و رابطه با آموزش مدرن در میان زنان است. شاید کمتر عاملی مانند دسترسی به درس، کلاس و مدرسه و دانشگاه در دگرگونی هویتی زنان و کودکان آن‌ها نقش آفرین بوده است. سواد و دانش، خواندن و نوشتن ابزار اصلی رهایی از قید و بندهای سنتی و خانواده‌اند. در مصاحبه‌ها زنانی با حسرت از این که نتوانستند به تحصیل خود ادامه دهند سخن می‌گویند و در جستجوی رسیدن به این آرزوی قدیمی برای بچه‌های خود هستند.

چشمگیر است. کتاب هم‌چنین به زنان اشاره می‌کند که با وجود برخورداری از تحصیلات و داشتن تخصص از راه‌یابی به بازار کار باز مانده‌اند.

سرانجام باید به رابطه با سیاست و مشارکت زنان در زندگی سیاسی اشاره کرد. بر اساس کار میدانی ۵۳ درصد زنان بالاتر از ۱۵ سال با مشارکت برابر دو جنسیت در سیاست موافقت. این میزان در میان کرد زبانان بیش از ۶۳ درصد و برای بلوچ‌ها و ترکمن‌ها فقط ۲۳ درصد است. این شکاف‌های چشمگیر درباره مشارکت سیاسی نشان می‌دهند که بستر و پویایی سیاسی هر منطقه نقش مهمی در شکل‌دادن به بازنماها و توقعات زنان دارند. مصاحبه‌ها داده‌های جالبی درباره سیاست و نوع مشارکت سیاسی زنان سنی و اقلیت‌های اثنیخی در اختیار خواننده می‌گذارد. زنان از مشارکت خود در انتخابات و معنای آن و یا میل به ایفای نقش فعال‌تر سیاسی، بویژه در بعد محلی (انتخابات شورای شهر) سخن می‌گویند. مسئله مهم "مقبولیت" مشارکت نزد خانواده، همبودهای مذهبی، قومی و یا نهادهای مذهبی پرنفوذ محلی است و شکستن سد فرهنگی است که مشارکت سیاسی در سطح نخبگان را به گونه انحصاری امری مردانه تلقی می‌کند.

رهیافت تقاطعی و درک بهتر وضعیت زنان اقلیت‌ها

کتاب همان گونه که در نتیجه‌گیری هم اشاره می‌شود خوانش انتقادی است از گفتمان هویتی اسلام‌گرایانه و ناسیونالیستی حاکم بر ایران یک قرن گذشته. نتایج پژوهش نشان می‌دهند که الگوی غالب زن ایرانی در هر دو گفتمان نماینده همه بخش‌های جامعه ایران نبوده و نیست. کتاب با تکیه بر داده‌های کمی و کیفی به وجود جامعه چند فرهنگی و کثرت هویتی در کشور اشاره دارد. در ایران مرزهای گوناگونی بخش‌های متفاوت جامعه ایران را از یکدیگر جدا می‌کنند. این مرزها هم قومی (اثنیخی) هستند، هم دینی، اجتماعی و جنسیتی و هم نمادین. اقلیت‌ها همانند اکثریتی که قدرت را در حوزه‌های گوناگون در دست دارد از منابع و امکانات موجود در کشور بهره‌مند

همین تفاوت‌های چشمگیر را می‌توان در مورد ازدواج‌های زیر ۱۵ سال زنان مشاهده کرد. نرخ ازدواج‌های زودرس در میان زنان بلوچ ۳۲ درصد و در میان آذری زبان‌ها ۲۸ درصد است (میانگین ۱۶ درصد) در حالی که در مناطقی مانند گیلان و مازندران این نسبت بسیار کاهش می‌یابد. نقش انتخاب فردی در ازدواج‌ها بطور متوسط حدود ۳۴ درصد زنان بیشتر از ۱۵ سال را دربر می‌گیرد اما این شاخص در میان گروه‌های جوان کمتر از ۳۰ سال از ۵۰ درصد هم فراتر می‌رود. از نظر بیش از ۳۰ درصد زنان همسردار بالای ۱۵ سال وظایف درون خانه فقط به زنان مربوط می‌شود. این میزان در میان فارس زبان‌ها فقط ۲۰ درصد، در میان بلوچ‌ها ۶۳ درصد و در میان عرب زبان‌ها ۴۱ درصد است. همه این داده‌ها حکایت از تجربه‌ها، بازنماها و نظام ارزشی بسیار متفاوت در میان گروه‌های زنان می‌کنند.

یکی از مسائل جالبی که در کتاب مورد توجه قرار می‌گیرد رابطه خانواده‌ها با آموزش رسمی و نوع نگاه به آموزش کودکان است. برای مثال حدود دو سوم خانواده‌ها به روش گفتگو با نسل جوان را برای تربیت و آموزش آن‌ها باور دارند. این میزان بر اساس زبان اصلی تا ۲۰ درصد در نوسان است (۵۰ درصد برای بلوچ‌ها و یا ۷۰ درصد برای عرب زبان‌ها). برابری آموزشی میان دختران و پسران مورد قبول بیش از ۸۶ درصد خانواده‌هاست اما شکافی ۳۰ درصدی میان بلوچ‌ها و فارس زبان‌ها به چشم می‌خورد.

مشارکت اقتصادی و رابطه با بازار کار (بخش پنجم کتاب) از دیگر حوزه‌های مهمی است که در کتاب مورد بررسی و بحث قرار گرفته است. در پژوهش میدانی ۷۷ درصد پاسخ‌دهندگان زن بالاتر از ۱۵ سال موافق برابری زن و مرد در دسترسی به بازار کار هستند. در مورد این شاخص نیز شکاف میان زنان بر اساس زبان و گویش بسیار چشمگیر است (۹۰ درصد برای گیلکی، ۸۶ درصد برای کردی، ۸۰ درصد برای فارسی و فقط ۴۸ درصد برای بلوچ زبان‌ها). تاثیر فعالیت اقتصادی و حضور در بازار کار بر روی استقلال فردی، رابطه با مرد و جایگاه در درون خانواده و یا مشارکت اجتماعی

نمی‌شوند و بخشی مهمی از محرومیت‌های چند سویه آن‌ها به همین تبعیض‌ها و مرزهای مادی، عینی، فرهنگی و نمادین باز می‌گردند. ترکیب نخبگان کشور نیز بازتاب مرزهای تبعیض آشکار و پنهان در درون جامعه ایران است.

نقطه اصلی قوت کتاب تلاش برای خوانش هم‌زمان سویه‌های چهارگانه (قومی، دینی، جنسیتی، طبقاتی) هویت زنان سنی بلوچ و ترکمن است. از نظر تاریخ رهیافت تقاطعی از جمله در روند کارهای میدانی بروی گروه‌های اقلیت زنان و شرایط زیستی آن‌ها شکل گرفت. در مورد ایران نیز ورودی‌های انتخاب شده توسط نویسنده برش‌هایی از جامعه ایران است که به ما اجازه می‌دهند به گونه‌ای ژرف‌تر با سرزمین‌ها و مردمانی آشنا شویم که در نگرش غالب در ایران پیش از ۱۳۵۷ و دوران جمهوری اسلامی نادیده انگاشته شده‌اند. در ایران می‌توان به نوعی سیاست ناپدیدسازی اقلیت‌ها و هم‌سان‌سازی هویتی از بالا (مرکز) اشاره کرد که نقش مهمی در کم رنگ کردن واقعیت‌های ژرف مناطق حاشیه‌ای ایفا کرده است. جنسیت ورودی و انتخاب به‌جا و پرمعنائی است برای شناخت بهتر سمت و سوی تحولات دهه‌های اخیر. الگوی غالب تاریخی در ایران تا سال ۱۳۵۷ زن شهری طبقه متوسط فارس زبان و بدون حجاب است. این الگوی غالب که از جمله هدف هم‌سان‌سازی جامعه زنان پیش از انقلاب را دنبال می‌کرد پس از سال ۱۳۵۷ جایش را به زن محجبه، مومن و شیعه مذهب داده است. ورودی‌هایی مانند هویت دینی و اتنیک و یا وضعیت طبقاتی کمک می‌کنند تا موضوع تنوع هویتی، تبعیض و سلطه را بطور مشخص‌تر در زندگی زنان مشاهده کنیم.

نکته مهم نظری در یافته‌های این پژوهش این است که نابرابری‌های اجتماعی (جنسیتی، طبقاتی، مذهبی و اتنیک یا قومی) مسیرهای یکسانی را برای تغییر و دگرگون کردن وضعیت موجود دنبال نمی‌کنند. برای مثال تفاوت طبقاتی یا اتنیک میان دو زن سنی و شیعه را به یک صورت نمی‌توان تحلیل کرد. فقر می‌تواند بیش از مذهب و یا قومیت دو نفر را از یکدیگر متمایز کند. زنان

اقلیت‌ها به تبعیض‌های قومی، جنسیتی، طبقاتی و یا دینی کم و بیش آگاهی دارند ولی دشواری‌ها و فرصت‌های موجود در زندگی آن‌ها را بدنبال کنش‌هایی می‌کشاند که در دسترس و ممکن هستند. همان گونه که کتاب از زیان صبا محمود می‌گوید دگرگونی‌های عملی تدریجی ضرورتاً پی‌آمد به چالش کشیدن قدرت و کنار گذاشتن هنجارها نیستند.

در بخش‌های چهارگانه کتاب، زنان متعلق به اقلیت‌های دینی و قومی از پیچیدگی‌ها و تنوع تجربه‌های زیسته خود و مشکلات پرشمار روزمره سخن می‌گویند. مقایسه دیدگاه‌ها و مشکلات این زنان به خواست‌ها و مطالبات کنشگران فمینیست در شهرهای بزرگ گاه نشان از وجود دو دنیای متفاوت هم دارد. زنان طبقات تهیدست اقلیت‌های دینی و اتنیک به شیوه خود و به آرامی نظم پدر سالانه موجود در جامعه را به چالش می‌کشند. در نگاه نخست شاید آن‌ها بیشتر به صورت قربانیان بی‌صدای اشکال گوناگون سلطه دیده شوند، اما تحلیل جامع شرایط و نوع رویارویی با مشکلات نشان می‌دهد که این زنان هم به نوعی در حال مقاومت در برابر ساختارهای قدرت و تغییر شرایط هستند.

کاربست رهیافت تقاطعی در متن جامعه ایران آورده مهم این پژوهش برای علوم انسانی و اجتماعی کشور ماست. نویسنده به تجربه پیشین خود در منطقه خاک سفید شرق تهران که در جریان آن محدودیت‌های شناخت‌شناسانه برای درک و تحلیل تجربه‌های متنوع و متفاوت زنان گروه‌های تهیدست جامعه و روابط تقاطعی قدرت را آشکار کردند اشاره می‌کند. مارسل موس فرانسوی از امر اجتماعی فراگیر به معنای ضرورت پرداختن به همه سویه‌های یک پدیده و خودداری از تفکیک مصنوعی آن‌ها سخن می‌گفت. یکی از بحث‌های مهم در رهیافت تقاطعی چند و چون پرداختن به هر یک از هویت‌ها (نژادی، جنسیتی، طبقاتی، دینی ...)، رابطه سلسله مراتبی و یا تلفیق آنهاست. افراد شاید بیشتر با یک هویت بازشناسی شوند. ولی زن بودن و یا تعلق به اقلیت اتنیک، دینی و یا جنسی از رهگذر چندین دسته کنش

زندگی و سازمان‌ها و ساختارهای اجتماعی نقش آفرینی می‌کنند. نویسنده از زبان ساندارا هاردینگ به این نکته می‌پردازد که چگونه می‌توان جنسیت را در چندین لایه و سویه در یک وضعیت اجتماعی با در نظر گرفتن نژاد، طبقه، قومیت و یا سکسوالیته مورد بررسی قرار داد.

متقابل در درون ساختارهای قدرت ساخته می‌شوند. نقش‌های اجتماعی گوناگون هم با جنسیت گره خورده‌اند و هم با دیگر ساختارهای جامعه. برای مثال تقسیم اجتماعی کار با دو اصل جدایی مشاغل (زنانه و مردانه) و سلسله مراتب موجود میان مشاغل (ارزش برتر مشاغل مردانه و جایگاه پست‌تر مشاغل زنانه) معنا پیدا می‌کند. درست به همین دلیل باید بر روی معنای نقش‌های جنسیتی و سویه‌های اجتماعی و نمادین آن‌ها متمرکز شد و به این نکته اساسی پرداخت که چگونه همه این‌ها سمت و سوی نظم اجتماعی موجود را شکل می‌دهند. بحث بر سر ساختارهایی است که به تجربه‌های زندگی روزمره معنا می‌بخشند و یا در رابطه میان تجربه‌های فردی

¹ Kian, Azadeh (2023). *Rethinking Gender, Ethnicity and Religion in Iran. An Intersectional Approach to National Identity*. London & New York, I.B.Tauris. Bloomsbury

